

فہرست

صفحہ

عنوان

۹.....	غَملى سوزلر
۱۱.....	لالاي ماهنيسى
۵۹.....	اورک ایتمیشى
۹۱.....	گوزل و گولملى سوزلر

tnbook



غَمَلی سوزلر



توت آغاجی بویونجا توت یمدیم دویونجا
بالام اولدی باخمادیم بویونا دویونجا

درخت توت به قد و قامت تو بود و از خوردن آن سیر
نشدم، فرزندم از دست رفت و در حالی که به قد و قامت
او اندازه کافی نگاه نکردم و سیر نشدم.

خان ننه سوزلری

غریبم آغریر باشیم
یاستیغا دامدی گوز یاشیم
هانی منیم یانیمدا یارو یولداشم

غریب و تنها هستم و سرم درد می کند و اشک
چشم هایم بر روی بالش چکید، یار و همراه من کجاست.

گل آغام گل اولمیشم ساغام گل
دَدَم کویین آغیدی اولمیشدین ساغیدین
کویین یووارام آغ ساخلارام
گلسن یوز ایل گوناخ ساخلارام
بوینومدا غم زنجیری
قاپندا دوستاقام گل

ای پدر بیا، تا وقتی نمردم و سلامت هستم بیا، قبل اینکه
فوت کنی پدرم پیراهنت سفید بود، پیراهنت را می‌شویم و
تمیز و سفید نگه می‌دارم، اگر بیایی تو رو صدسال مهمان
نگه می‌دارم، در گردنم زنجیری از غم و غصه است، مقابل
در خانه‌ات زندانی‌ام که بیایی.

بیر چایدان گشدیم داشی یوخ
بیرآت میندیم باشی یوخ
بوردا بیر غریب اولوب
یانیندا قارداشی یوخ

از روی رودخانه آبی رد شدم که سنگی نداشت، روی اسبی
سوار شدم که سری نداشت، اینجا یک شخص غریبی فوت
کرده، که در کنارش یار و برادر ندارد.

عاشق ناچار آغلاما
گوندی گِچَر آغلاما
بو گاپینی باغلیان الله بیَدَع آچار آغلاما

عاشق از روی ناچاری گریه نکن، روزگار می گذرد گریه نکن،
این دری را که خداوند بسته است دوباره باز می کند گریه
نکن.

بولبولو سالدیلار قَفَّسَه
اوزون چپدی بویانا اویانا
دِدیله بولبول نیه بِلَه اِلِیسن
دِدی آخ وطن آخ وطن
منی اوتورسونئر وَظَنَ

بلبلی را در قفس انداختند، خودش را به میله‌های قفس
می‌کوبید، گفتند، بلبل چرا این گونه می‌کنی، گفت: ای وطن
ای وطن، مرا به وطنم برگردانند.

تَلیمده ساری سانجاخ داغلاری گزدیم آنجاخ
نه قیز اولدوم نه گلین اوتدارا یاندیم آنجاخ
قیزیدیم سلطانیدیم هرگلنی یرتانیدیم
گلین اولدوم غول اولدوم هرگلنه چول اولدوم

در موهایم گیره طلایی است و کوه‌ها را با مشقت طی کردم،
نه دختر شدم نه عروس، و در آتش آن‌ها سوختم، وقتی
دختر خانه بودم برای خودم سلطانی بودم و هرکسی را که
با من مخالف بود از هم می‌دریدم، عروس شدم مانند غول
سیاهی برای همه خمیده شدم.

آمان فَلَاح داد فَلَاح
مَنَه ایچیدیغین شَرِیتَدَن
اوزون دَه داد فَلَاح

ای داد و فغان ای فلک، از شریّت تلخی که به من داده‌ای،
خودتم هم جرعه‌ای مزه کن.